

مدرن نیز دارای طبقات است اما نه مانند طبقات اجتماعی کهن (estates). تکامل آن نیز در مبارزه میان طبقاتش نهفته است اما این طبقات (بورژوازی و پرولتاریا) همه در برابر طبقات جامعه کهن و سلطنت به لطف پروردگار با هم متحداند.»

«در نتیجه، سلطنت به لطف پروردگار، این عالی‌ترین بیان جامعه‌ی دیوانسالار و فئودالی و عالی‌ترین نماینده‌ی سیاسی آن، نخواهد توانست صادقانه کوچک‌ترین امتیازی به جامعه‌ی بورژوازی بدهد. غریزه‌ی صیانت نفس خویش و جامعه‌ی بی که پشتیبان آن است و بر آن تکیه می‌کند پیوسته او را وامی‌دارد امتیازاتی را که داده پس بگیرد تا بتواند خصلت فئودالی خود را حفظ کند و ضدانقلاب به راه اندازد. تکرار دائمی ضدانقلاب شرط موجودیت سلطنت پس از انقلاب است.»

«از این رو، هیچ نوع صلحی میان دو جامعه ممکن نیست. منافع مادی و نیازهای این دو آن‌ها را به جنگ مرگ و زندگی می‌کشاند. یک طرف باید پیروز شود و طرف دیگر باید شکست بخورد. این تنها شکل مذاکره میان این دو است. به همین دلیل هیچ صلحی میان نمایندگان سیاسی عالی این جامعه [یعنی سلطنت و نمایندگان مردم ممکن نیست. بنابراین مجلس ملی تنها دو راه در پیش داشت، یا تسلیم جامعه‌ی کهن شود، یا به عنوان نیرویی مستقل در برابر سلطنت بایستد.» (ص. ۳۳۶)

مارکس در پایان دفاعیات خود دوباره به موضوع فراخوانی کمیته‌ی دموکراتیک و دعوت مردم به پرداختن مالیات برمی‌گردد و در این رابطه از تاریخ انگلستان درباره‌ی تصویب یا رد بودجه‌ی دولت از سوی مجلس مثال می‌زند و توضیح می‌دهد که بورژوازی به این وسیله بر دولت اعمال نفوذ و سرانجام بر آن تسلط پیدا کرد. رد بودجه‌ی دولت شیوه‌ی امتناع بورژوازی از پرداخت مالیات از رهگذر پارلمان است. او سپس تاریخچه‌ی پرداخت مالیات را از قرون وسطا به بعد و ارتباط آن را با سلطه‌ی تدریجی بورژوازی بر نیروهای فئودالی و اهمیت آن را در جامعه‌ی مدرن باز می‌کند و می‌گوید: «پرداختن محدود مالیات بخش جدایی‌ناپذیری از سازوکار قانونی (در طول تاریخ) بوده است.»

امتناع از پرداخت هرگونه مالیات نیز در تاریخ سابقه دارد. مارکس نمونه‌های مشخص آن را چه در قرون وسطا و چه در دوران مدرن، یک به یک مثال می‌زند و نتیجه می‌گیرد که «امتناع از پرداخت مالیات صرفاً نشانه‌ی شکاف میان دستگاه سلطنت و مردم و بیانگر آن است که جدال میان دولت و مردم به درجه‌ی شدید و تهدیدکننده‌ی رسیده است.» (ص. ۳۳۸)

مارکس در پایان دفاعیات و جمع‌بندی خود، تأکید می‌کند که آنچه گذشت (از ماه مارس ۱۸۴۸ به بعد) تنها پرده‌ی اول ماجرا بوده است و مبارزه میان جامعه‌ی قرون وسطایی و بورژوازی باز هم به شکل سیاسی آن تکرار خواهد شد. (ص. ۳۳۹)

قدرت بیان؛ تسلط به مسایل قضایی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی؛ شفافیت در گفتار، شیوه‌ی استدلال منطقی و از همه بالاتر شجاعت کم‌نظیر و صداقت انقلابی مارکس در هر دو دفاعیه - به ویژه در دادگاه دوم - چنان بود که نه تنها جمعیت انبوه حاضر در دادگاه را به تحسین و کف‌زدن‌های مکرر واداشت بلکه هیئت داورى را نیز چنان تحت‌تأثیر قرار داد که پس از صدور حکم براءت در تمام موارد اتهام، به خاطر «توضیحات آموزنده‌ی» او حین دفاعیانش رسماً از مارکس تشکر کردند.<sup>۶۳</sup>

(جلد ۸، ص. ۵۱۷)

لسنر (Lessner) یکی از حضار در جلسه‌ی محاکمه، بعداً در خاطرات خود می‌نویسد: «دیدن و شنیدن این که پرچم سیاه و سفید ارتجاع پروس با چنین برتری قدرتمندی به چالش گرفته می‌شود، شوق‌انگیز و شادی‌آور بود. حتی دشمنان این دو (مارکس و انگلس) چاره‌ی جز تحسین آن‌ها نداشتند.»<sup>۶۴</sup>

مارکس و انگلس در این دفاعیات، در دادگاه دشمن ایستادند و با تمام قوا از آرمان‌های خود و از منافع کارگران و زحمتکشان با تهور کم‌مانندی دفاع کردند.

متن دفاعیات مارکس پس از مدت کوتاهی به صورت جزوه و به عنوان سندی تاریخی برای کار بسیجی در میان توده‌های مردم چاپ و منتشر شد. دفاعیات مارکس و انگلس و پیروزی آن‌ها در دادگاه پیروزی‌ی نبود که تنها به شخص آن‌ها مربوط باشد. تشریح اقدامات ارتجاعی دولت علیه مطبوعات طبق بندهای ۲۲۲ و ۳۶۷ قانون جزایی و نابجا بودن، یا در واقع «غیرقانونی» بودن توسل به این بندها برای حمله به مطبوعات و تبرئه شدن مارکس و انگلس بر اساس اثبات بی‌پایه بودن کار دولت، نوعی تضمین در برابر حمله به آزادی مطبوعات به وجود آورد.

### شیوه‌ی روزنامه‌نگاری

مارکس و انگلس برای اثبات یک نظر، متقاعد کردن خواننده یا شنونده، یا قابل درک کردن مطلبی، عادت به کلی‌گویی نداشتند بلکه ریزترین جوانب مطلب را می‌شکافتند. قضاوت آن‌ها در مورد شخصیت‌های مورد بحث - چه دوست و چه دشمن - بر پایه‌ی

شکافتنِ دقیقِ عملکردها و شیوه‌ی برخورد آنها به حوادث جاری و نتیجه‌ی کار آنها بود. به طور مثال برای انعکاس اخبار مجلس یا تفسیر سیاسی از موضع‌گیری تک‌تک نمایندگان به بولتن‌های خبری یا حتی به نوشته‌ها و گفته‌های خبرنگاران «نویه راینیشه تسایتونگ» در مجلس اکتفا نمی‌کردند بلکه ریزگزارشات رسمی تندنویسان مجلس را به دست می‌آوردند و مطالعه می‌کردند و موضع‌گیری‌های نمایندگان را بر پایه‌ی این اسناد رسمی مورد نقد قرار می‌دادند.

در مورد گزارشات جنگ نیز - که تقریباً بدون استثنا توسط انگلس نوشته می‌شد - فقط به گزارشات روزنامه‌های مخالف و موافق اکتفا نمی‌کردند بلکه گزارشات رسمی دولت و ارتش را هم مطالعه می‌کردند و پس از بررسی مجموعه‌ی اخبار و نظرات درباره‌ی حوادث میدان جنگ مقاله می‌نوشتند.

در موارد دیگر نیز عادت داشتند که اسناد و مدارک ممکن، ریز سخنرانی‌ها، صورت جلسه‌ها، جریان نشست‌ها و گردهمایی‌های سیاسی و به ویژه آمار و اسناد رسمی دولت را تهیه کنند. یکی از نمونه‌های این شیوه‌ی روزنامه‌نگاری و مقاله‌نویسی در «نویه راینیشه تسایتونگ» مقاله‌ی ۱۶ فوریه مارکس راجع به وضعیت بودجه‌ی دولت پروس زیر رهبری بودل شوینگ وزیر دارایی سابق آلمان است. مارکس به این دلیل دست به افشاگری در مورد این فرد زد چون دولت پروس از او برای احراز مقام وزارت دارایی مجدداً دعوت کرده بود. مارکس در این مقاله‌ی مفصل با ارائه‌ی ریز ارقام و اعداد رسمی دولت، ثابت می‌کند که بودل شوینگ چه فرد دغل‌باز و متقلبی است و درباره‌ی ارقام دخل و خرج کشور گزارشات‌های کاذب می‌داده است. (جلد هشتم، صص. ۳۷۹-۳۸۹)

در تفسیر نطق‌ها، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها نیز شیوه‌ی روزنامه‌نگاری مارکس این بود که زوائد را کنار می‌زد و هسته‌ی اصلی مطلب را می‌گرفت و می‌شکافت. به طور مثال در تحلیل سخنرانی‌های شاه پروس، حشو و زوائدی را که مورد تفسیر چاپلوسان و تملق‌گویان روزنامه‌های دولتی بود با تحقیر نگاه می‌کرد. در عوض چکیده‌ی مطلب و سمت اصلی پیکان منطبق را مورد توجه قرار می‌داد. مقالات روزنامه - به ویژه آنها که به قلم مارکس نوشته شده - طنزی گزنده و برنده دارند که بیانگر احساس عمیق و اعتقاد نویسنده به مطلبی است که می‌نویسد.

### دفاع از موضع‌گیری‌های سیاسی

موضع‌گیری‌های سیاسی مارکسی - به ویژه دفاع او از شرکت در انتخابات ماه فوریه ۱۸۴۹؛ معرفی نکردن کاندیدای مستقل‌کاری و دفاع او از خواست‌های کلی دموکراتیک در جریان مبارزات انتخاباتی - تنها مورد حمله چپ‌گرایانی چون گوت‌شالک قرار نمی‌گرفت. محافل لیبرالی چون «مجمع نظم و قانون» (جریان سیاسی مرکب از عناصر لیبرال میانه‌رو که پس از انقلاب ماه مارس در صحنه ظاهر شدند) نیز موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های «نویه رایتشه تسایونگ» را از زاویه دیگری زیر نقد می‌گرفت. مثلاً این مجمع در نامه‌ی سرگشاده‌ی که ظاهراً خطاب به جولوس اشتاین عضو جناح چپ مجلس ملی برلین بود، اعلام کرد که «نویه رایتشه تسایونگ» مانند بعضی دیگر از ساده‌لوحان سیاسی فریب آقای اشتاین را خورده و منطق‌های محافظه‌کارانه‌ی این جناب، روزنامه را بر آن داشته تا اعلام کنند که اشتاین «موردی از دست‌رفته برای هدف دموکراسی است.»

مارکس در جواب این نامه‌ی سرگشاده، مقاله‌ی کوتاه در شماره‌ی هجدهم فوریه روزنامه زیر عنوان «اشتاین» نوشت که نقل بخش‌هایی از آن برای روشن کردن مواضع مارکس اهمیت دارد. او می‌نویسد:

«ما هیچگاه با گرایشات سیاسی طرفدار پارلمنتاریسم لاس نزده‌ایم. گرایش سیاسی‌یی که نمایندگی می‌کنیم [یعنی] حزب توده‌های مردم هنوز فقط به شکل ابتدایی آن وجود دارد. ولی آنجا که مبارزه با رژیم کنونی مطرح است، حتی با دشمنان خود متحد می‌شویم. ما اپوزسیون رسمی دولت پروس را آن‌چنان که از شرایط اسفبار فرهنگ آلمان سر برآورده [نوسری خورده و سازشکار] به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم و بنابراین در جریان مبارزات انتخاباتی از ابراز نظر خود خودداری کردیم. اما اکنون پس از انتخابات، نظرات خود را نه تنها در رابطه با دولت بلکه درباره‌ی اپوزسیون رسمی مانند سابق بی‌رحمانه بیان می‌کنیم.»

«مجمع نظم و قانون سخت در اشتباه است. ما آقایان اشتاین، والدک و شرکا را "مورد از دست‌رفته‌ی برای دموکراسی" نمی‌دانیم. ما همیشه به جنبش دموکراسی به دلیل آن‌که امثال اشتاین، والدک و شرکا نمایندگان آن نبوده‌اند تبریک گفته‌ایم و در یکی از نخستین شماره‌های روزنامه اعلام کردیم که حتی چپ افراطی موجود در مجلس سازش برلین - به استثنای سه یا چهار نفر - در کنوانسیون (در انقلاب فرانسه) در جایگاه راست افراطی قرار می‌گرفت.» (جلد ۸، ص. ۳۹۰)

حمله به موضع‌گیری‌های مارکس از سوی جناح «چپ» با آزاد شدن گوت‌شالک از زندان پیش از کریسمس ۱۸۴۸ از سر گرفته شد. پیش از این به اختلاف دیدگاه مارکس و گوت‌شالک از همان ابتدای انقلاب درباره‌ی شرکت در انتخابات ماه مه ۱۸۴۸ اشاره کردیم و دیدیم که با دستگیر شدن گوت‌شالک طرفداران او در «مجمع کارگران» ضعیف شدند و تغییرات وسیعی در برنامه‌های «مجمع» از جهت برنامه‌های آموزشی کارگران داده شد. وقتی که گوت‌شالک در اواخر سال ۱۸۴۸ از زندان آزاد شد دریافت که مجمع کارگران نسبت به زمان پیش از دستگیری‌اش کاملاً تغییر کرده و در عین حال متوجه شد که در شرایط جدید، امکان انتخاب شدنش به رهبری مجمع وجود ندارد. از این رو کلن را ترک کرد و به بروکسل رفت.

با این همه رویدادهای مجمع را از طریق طرفدارانش دنبال می‌کرد. نزدیک‌ترین یار او پرنز، سردبیر روزنامه‌ی «مجمع کارگران»، شدیدترین حملات خود را متوجه دموکرات‌ها کرده بود. از این رو مرکزیت «مجمع» در نشست ۱۵ ژانویه‌ی خود (نشستی که تصمیم به شرکت در انتخابات فوریه و تعیین کاندیداهایی از میان دموکرات‌ها گرفت) بر آن شد کمیسویی برای نظارت بر سیاست‌های روزنامه‌ی مجمع و سرمقالات آن تعیین کند. اما پرنز زیر بار این کار نرفت و مجمع مجبور شد نشریه‌ی دیگری در برابر نشریه‌ی او منتشر کند. به پیشنهاد شاپر برای جلوگیری از تفرقه قرار شد مقررات مجمع جدی‌تر شود. شاپر مسئول انجمن شد و مارکس و انگلس هیچ‌یک مسئولیت رسمی را نپذیرفتند اما قبول کردند یک هفته در میان راجع به مسایل اجتماعی سخنرانی کنند.

در اواخر ماه فوریه گوت‌شالک شخصاً طی مقاله‌ی بدون امضایی در نشریه‌ی پرنز حمله‌ی شدیدی به مارکس کرد. لبه‌ی تیز حمله‌ی گوت‌شالک نه تنها متوجه طرفداری مارکس از شرکت در انتخابات بلکه به ویژه به این بخش از مقاله‌ی «متسکیو LVI» در «نویه رایتیشه تسایتونگ» بود که مارکس در آن نوشته بود:

«مطمئناً ما آخرین کسانی هستیم که خواهان حاکمیت بورژوازی است... اما [در عین حال] به کارگران و خرده‌بورژوازی اعلام می‌کنیم: بهتر آن که در جامعه‌ی بورژوازی و مدرن، جامعه‌ی که با صنعت خود وسایل مادی بنیانگذاری جامعه نوین یعنی جامعه‌ی را به وجود می‌آورد که باعث آزادی همه‌ی شما می‌شود، رنج ببریم تا آن‌که به جامعه‌ی قدیمی متوسل شویم که به بهانه‌ی حفظ طبقات، همه‌ی ملت را به بربریت قرون وسطایی پرتاب می‌کند.»

گوت‌شالک در مقاله‌ی خود زیر عنوان «خطاب به آقای کارل مارکس» از جمله می‌نویسد:

«چرا اصلاً دست به انقلاب بزنیم؟ چرا ما کارگران خون خود را بریزیم؟ آیا ما نیز مثل شما آقای معلم باید اعلام کنیم که برای فرار از جهنم قرون وسطا باید خود را داوطلبانه به حاکمیت جهنمی و فرتوت سرمایه‌داری بسپاریم تا از آنجا به آسمان‌های ابرآلود آئین کمونیستی شما برسیم؟... شما آزادی ستم‌دیدگان را جدی نمی‌گیرید. از نظر شما رنج کارگران و گرسنگی فقرا فقط از نظر علمی و نظریه‌پردازی تخیلی‌تان جالب است. شما فراتر از چنین رنج‌هایی قرار دارید و فقط از بالا چون خدای روشنایی بر اهل زمین تور می‌تابانید. شما نسبت به آنچه قلب انسان‌ها را به طپش می‌آورد بی‌تفاوتید و هیچ اعتقادی به هدفی که تظاهر به نمایندگی‌اش می‌کنید ندارید... و حال که ما حزب انقلابی، دریافته‌ایم که از هیچ طبقه‌ی دیگری جز طبقه‌ی خود (کارگران) نباید انتظار چیزی را داشته باشیم و بنابراین وظیفه‌مان این است که انقلاب را انقلابی دائمی کنیم، شما سفارش افرادی را به ما می‌کنید که می‌دانیم چه افراد بی‌شخصیت و سست عصری هستند.»<sup>۶۵</sup>

به قول مک‌لن درون‌مایه‌ی بحث گوت‌شالک چیزی جز انعکاس دیدگاه وایتلینگ نبود. از آن جا که اکثریت اعضای «مجمع کارگران» با محتوای حمله‌ی گوت‌شالک موافق نبودند، مارکس به این مقاله جوابی نداد. گوت‌شالک در تابستان ۱۸۴۹ به کلن برگشت و در ماه سپتامبر حین معالجه‌ی بیماران مبتلا به ویا در محلات فقیرنشین آن شهر، با این بیماری از پا درآمد.

### فعالیت‌های مارکس در ماه‌های فوریه و مارس ۱۸۴۹

«مجلس دوم» جلسات خود را از ۲۶ فوریه آغاز کرد. هدف از تشکیل مجلس در واقع جنبه‌ی قانونی دادن به کودتای ماه دسامبر بود. سه لایحه ارتجاعی مربوط به تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات، پلاکاردها و مطبوعات با هدف خاموش کردن اعتراضات مردم، قانون اساسی‌شده‌ساخته را تکمیل می‌کرد. مارکس این لوایح را به لایحه‌ی ضد مردمی ۱۸۱۹ انگلستان که «قانون اختناق» (gag rules) خوانده بود تشبیه کرد.

نظر مارکس این بود که مردم باید نمایندگان مجلس را در جهت ردّ این لوایح سخت زیر فشار قرار دهند. روز ۱۱ مارس اجتماع بزرگی از رأی‌دهندگان شهر کلن برپا شد و کمیته‌ی نه نفره‌ی برگزیده که مارکس و ولف جزو آن‌ها بودند، انتخاب مارکس با علم به

این که حق شهروندی‌اش پذیرفته نشده بود و حق رأی نداشت، صرفاً جنبه‌ی نمادین داشت.

وظیفه‌ی این کمیته بسیج رأی‌دهندگان و انتقال اعتراضات و پیشنهادات آن‌ها به نمایندگان مجلس بود. در همان گردهمایی ۱۱ مارس از نمایندگان خواهان خاتمه‌دادن به حالت فوق‌العاده در برلین شدند. نشست دیگری در ۱۶ مارس برگزار شد که در آن «قوانین اختناق» مورد بحث قرار گرفت و بیانیه‌ی خطاب به نمایندگان مجلس تصویب شد که توسط هزاران نفر به امضا رسید. هم‌چنین نامه‌ی خطاب به کیل و شنایدر نمایندگان کلن توسط مارکس تهیه شد که از آن‌ها می‌خواست اگر لوایح فوق به تصویب برسند از مجلس استعفا دهند. فرماندهی پادگان کلن که این رویدادها را دنبال می‌کرد طی نامه‌ی به وزارت جنگ نقش هیئت دبیران «نویه راینیشه تسایتونگ» را در این فعالیت‌ها با تأکید خاطر نشان می‌کرد.

با این همه شیوه‌ی رفتار نمایندگان مجلس - حتی جناح چپ آن - بزدلانه بود. به همین دلیل نیز مارکس و انگلس در تمام مقالاتی که در این هنگام درباره‌ی مجلس می‌نوشتند نمایندگان جناح چپ را سخت مورد انتقاد قرار می‌دادند.

در ماه‌های فوریه و مارس مراسم سالگرد انقلاب در اروپا به ویژه در پاریس و برلین برگزار شد. این مراسم و برپایی مجالس ضیافت، شکل دیگری از فعالیت سیاسی توسط مردم بود. نخستین مجلس ضیافت در مولهایم‌ام راین در ۱۱ فوریه توسط «مجمع کارگران» آن شهر برپا شد. مارکس ضمن شرکت در این ضیافت، در حضور جمع بزرگ شرکت‌کنندگان، سخنرانی ایراد کرد که در آن نقش کارگران آلمان در جنبش‌های انقلابی دیگر کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، انگلستان، بلژیک و سوئیس را نشان می‌داد. در این مراسم، حضار به سلامتی مهمانان ضیافت «از جمله کارل مارکس سردبیر نویه راینیشه تسایتونگ که چه در گفتار و چه در کردار از مدت‌ها پیش از انقلاب فوریه از حقوق کارگران دفاع کرده است» جام‌های خود را نوشیدند. (جلد ۸، ص. ۵۲۲)

ضیافت دیگری از سوی «مجمع کارگران» و «جامعه‌ی دموکراتیک» در ۲۴ فوریه در کلن برپا شد. سالن آیرزهاال پر از جمعیت بود. بحث اصلی در این مراسم، همبستگی بین‌المللی دموکرات‌های همه‌ی کشورها بود. مارکس و دیگر نویسندگان «نویه راینیشه تسایتونگ» به مناسبت برگزاری جشن سالگرد انقلاب ماه مارس پروس نیز از چند جا دعوت شدند اما به این دعوت‌ها پاسخ مثبت ندادند. در واقع مارکس طی مقاله‌ی کوتاهی روز ۱۸ مارس نوشت:

«ما در حضور خوانندگان خود اقرار می‌کنیم که نمی‌دانیم چه نوع سرمقاله‌یی به مناسبت امروز بنویسیم. انقلاب ماه مارس در برلین، این پژواک بی‌رمق انقلاب وین هیچگاه در ما شوری برنیا نگیخت.» (مجموعه‌ی آثار، جلد ۹، ص. ۱۰۸)

اما مارکس و دیگر نویسندگان «نویه راینیشه تسایتونگ» در ضیافتی که در ۱۹ مارس توسط «مجمع کارگران» و «جامعه‌ی دموکراتیک» به یاد مبارزان سنگرهای برلین برپا شد شرکت کردند. انگلس در حضور ۶۰۰۰ نفر شرکت‌کننده جام خود را به سلامتی قیام‌کنندگان پاریس نوشید؛ شاپر به سلامتی چارتیست‌های انگلستان و درونکه به سلامتی انقلاب پرولتاریایی. در سرود پرشوری که فرای لیگرات نوشته بود و در آن جا اجرا شد، کارگران آلمان به انقلاب دیگری زیر پرچم سرخ فراخوانده می‌شدند. گلینشه تسایتونگ این ضیافت را «فستیوال پرولتاریایی» خواند.<sup>۱۱</sup>

بیستم مارس جنگ میان نیروهای استقلال‌طلب پیدمونت و نیروهای اتریش به رهبری رادتزکی درگرفت. نیروهای پیدمونت چون از روش جنگ انقلابی توده‌یی و چریکی در برابر نیروهای بزرگتر استفاده نکردند با شکست روبه‌رو شدند. انگلس در این رابطه در شماره اول آوریل روزنامه مقاله‌یی زیر عنوان «شکست پیدموتی‌ها» نوشت که در آن فرمول‌بندی عمومی جنگ انقلابی و آزادی‌بخش کشوری کوچک در برابر قدرت نظامی برتر کشور بزرگ و سلطه‌گر را ارائه می‌داد. او می‌نویسد:

«ملتی که بخواهد به استقلال خود دست یابد نمی‌تواند خود را به روش جنگ معمولی محدود کند. قیام‌های توده‌یی، جنگ انقلابی و گروه‌های چریکی در همه جا تنها وسیله‌یی است که ملتی کوچک با آن می‌تواند بر کشور بزرگی غلبه کند و ارتش ضعیف‌تر در موقعیتی قرار بگیرد که در برابر ارتش قدرتمندتر و سازمان‌یافته‌تر مقاومت کند.» (جلد نهم، ص. ۱۷۱)

### قدم‌های عملی در جهت تشکیل حزب گسترده‌ی پرولتری

پیش از این دیدیم که مارکس و یارانش پس از ورود به کلن، به دلایلی که اشاره شد، به جای آن که دست به تشکیل حزبی سراسری و مخفی بزنند از شرایط آزادی نسبی مطبوعات و اجتماعات در ایالت راین استفاده کرده و نیروی اصلی خود را روی انتشار روزنامه‌ی سراسری و رادیکال «نویه راینیشه تسایتونگ» به عنوان «ارگان دموکراسی»



گذاشتند و سپس با تقسیم کار حساب‌شده‌ی بی هم در «جامعه‌ی دموکراتیک» و هم در «مجمع کارگران» شهر کلن و ایالت راین به فعالیت پرداختند. دلیل اساسی در پیش گرفتن این سیاست‌ها و تاکتیک‌ها - علاوه بر غافلگیر شدن چند ده نفر کادرهای اصلی «اتحادیه‌ی کمونیستی» و چند صد نفر اعضای آن توسط موج بزرگ انقلابی - پی بردن مارکس و انگلس به این واقعیت بود که کارگران آلمان از نظر آگاهی طبقاتی و پرولتاریایی به هیچ‌رو به پای کارگران فرانسه و انگلستان نمی‌رسند.

نکته‌ی دیگر این بود که به قول ریازانف: «نه مارکس و نه انگلس، هیچ تجربه‌ی عملی جز آن چه انقلاب کبیر فرانسه در اختیارشان گذاشته بود نداشتند.» دانش عمیق مارکس از انقلاب قرن هجدهم فرانسه و تأثیر عمیقی که بر او داشت نقش مؤثری در اتخاذ تاکتیک‌های انقلابی او در ماه‌های اول ورودش به شهر کلن بازی کرد. انقلاب کبیر فرانسه از سال ۱۷۸۹ آغاز شد و فرایندی نسبتاً طولانی پشت سر گذاشت. در ابتدا بورژوازی رهبری ستم‌دیدگان را به دست گرفت و استبداد را برانداخت. سپس بین خود بورژوازی پیروزمند شکاف افتاد و در جریان نبرد میان آنها، قدرت به دست نیروهای رادیکال‌تر افتاد. این مبارزه سه سال طول کشید تا ژاکوبین‌ها قدرت را به دست گرفتند.<sup>۱۷</sup>

از سویی دیگر مارکس فکر می‌کرد علت رادیکالیزه شدن انقلاب فرانسه، حمله ارتجاع اروپا علیه آن کشور بود، از این‌رو تصور می‌کرد که با گذاشتن لبه تیز حمله علیه ارتجاع تزاری، نیروهای ترقی‌خواه آلمان تقویت خواهند شد و آماده کردن نیروهای دموکرات برای جنگ ضداارتجاعی سبب برانگیختن احساسات انقلابی توده‌های مردم خواهد شد. دفاع جانانه‌ی مارکس و انگلس از مردم لهستان و مجارستان در برابر ارتجاع روس و پروس دقیقاً در این راستا بود.

تجربه‌ی انقلاب آلمان در عمل به مارکس ثابت کرد که بورژوازی آلمان خصلت ضداستبدادی بورژوازی فرانسه را ندارد. نه تنها این امر بلکه در اواخر سال ۱۸۴۸، مارکس به این نتیجه می‌رسد که حتی به چپ‌ترین جناح بورژوازی آلمان هم نمی‌شود امید بست، چون به جای آن که در برابر ارتجاع مقاومت کند درصدد ایجاد سازش میان شاه و مردم است. بی‌جهت نبود که لحن انتقادی روزنامه علیه بورژوازی و حتی جناح چپ نمایندگان، چه در مجلس ملی پروس در اواخر ۱۸۴۸ و چه «مجلس دوم» بعد از فوریه ۱۸۴۹ هر روز شدیدتر می‌شد.

این نظر ریازانف درست است که صفحات «نویه راینیشه تسایونگ» برخلاف نشریه‌ی «برادری کارگری» استفان بورن، فضای زیادی را به مسایل ویژه‌ی کارگری

اختصاص نمی داد. سمت‌گیری اصلی روزنامه انتقاد سیاسی از سازشکاری، بی‌مایگی و خیانت بورژوازی در برابر ارتجاع حاکم بود. روزنامه در اساس به تهییج و بسیج سیاسی و برانگیختن توده‌های مردم برای از میان بردن کل بقایای نظام پیش‌سرمایه‌داری می‌پرداخت. با این همه ریزانف اذعان دارد که مقالات مارکس نه تنها با تمام قوا به دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر برمی‌خیزد بلکه «روزنامه‌نگاری انقلابی نوبه راینیشه تسایتونگ در سطحی بود که تاکنون در تاریخ دیده نشده است.»<sup>۶۸</sup>

به این ترتیب، مارکس و انگلس از اواخر پاییز ۱۸۴۸ بر پایه‌ی ارزیابی عمومی از اوضاع، بی‌آن‌که حمایت بورژوازی دموکرات را رد و یا رابطه‌ی خود را با آن‌ها قطع کنند، توجه خود را هرچه بیشتر به ایجاد تشکیلات مستقل کارگری معطوف کردند. از نظر آن‌ها تجربه‌ی انقلاب شرایط ایجاد چنین تشکیلاتی را آماده‌تر کرده بود.

اما در این هنگام به دلیل کل رویدادهای ماه‌های اول انقلاب ارتباط میان مرکزیت کلن و محافل «اتحادیه‌ی کمونیستی» چه در شهرهای آلمان و چه در لندن، پاریس، سوئیس و بلژیک به سستی گرائیده بود. ژوزف مول که هیچ‌گاه فکر تشکیل مجدد سازمان مخفی «اتحادیه» را رها نکرده بود، پس از برگشت به لندن در پاییز ۱۸۴۸ به اتفاق هاینریش باوئر و یوهان اِکاربوس در صدد ایجاد مرکزیت جدیدی برآمدند. در زمستان ۱۸۴۸-۱۸۴۹ مرکزیت لندن مول را به آلمان گسیل داشت تا شاید بتواند «اتحادیه‌ی کمونیستی» را با صلاح‌دید مارکس و مرکزیت کلن - یا بدون آن‌ها - تجدید سازمان دهد. طبق گزارش «روزر» (Röser) یکی از اعضای «اتحادیه»، در بهار ۱۸۴۹ گردهمایی در حضور ژوزف مول در دفتر «نوبه راینیشه تسایتونگ» برگزار شد که اعضای مرکزیت کلن یعنی مارکس، انگلس، ولف و شاپر و نیز اعضای محفل مخفی اتحادیه که توسط شاپر تشکیل شده بود مرکب از روزر، نوت یونگ، راینف، هاوده، اِسِر و مولر در آن شرکت داشتند. شاپر و مول اصرار داشتند که اتحادیه به شکل مخفی سازماندهی شود. مارکس، انگلس و ولف با این کار به مخالفت برخاستند چرا که به نظر آن‌ها شرایط کار علنی هنوز در آلمان موجود بود. مارکس با مواد اول و دوم اساسنامه‌ی مرکزیت لندن هم مخالفت کرد چرا که به جای هدف نهایی برپایی جامعه کمونیستی صحبت از «جمهوری سوسیال» می‌کرد و در شرایط عضوگیری نیز پذیرش کمونیسم را از قلم می‌انداخت. اساسنامه‌ی لندن، مبارزه‌ی انقلابی را به فعالیت‌های مخفی و توطئه‌گرانه تقلیل می‌داد. به نظر مارکس چنین مقرراتی به جای آن‌که به ایجاد تشکیلات گسترده پرولتری کمک کند، در مقابل آن مانع ایجاد می‌کرد. مول در کوشش خود برای تشکیل سازمان مخفی به

شهرهای دیگر آلمان رفت اما موفقیتی به دست نیاورد. اختلاف میان مرکزیت لندن و کلن در اثر دسیسه‌های اِوِرِیک مسئول محفل اتحادیه در پاریس، موزس هس و گوت شالک تشدید می‌شد. اِوِرِیک حتی کوشید میان مارکس و انگلس تفرقه اندازد اما موفق نشد و در نامه‌یی به هس نوشت که مارکس «احترام عمیقی برای انگلس قائل است و او را از نظر فکری، اخلاقی و خصلتی فردی برجسته می‌داند.» با وجود تمام این مشکلات و پیچیدگی‌ها، مارکس و یارانش کوشش خود را برای ایجاد تشکیلات گسترده‌ی کارگری با پیگیری ادامه دادند. کارگران آلمان اکنون در مکتب انقلاب آگاهی سیاسی خود را گسترش داده بودند و روحیه‌ی فعالیت در اتحادیه‌های صنفی را در عمل کنار گذاشته و به سیاست روی می‌آوردند. به همین‌سان کارگران به تدریج خود را از زیر نفوذ فکری خرده‌بورژوازی دموکرات‌رها ساخته، روی پای خود می‌ایستادند و مواضع مستقل کارگری اتخاذ می‌کردند.

تجربه‌ی انقلاب الزاماً بر تشکیلات «برادری کارگری» و شخص استفان بورن نیز اثر گذاشته بود. به دنبال فراخوان ۱۸ توامبر «کمیته منطقه‌یی راین»، کمیته‌ی مرکزی «برادری کارگری» به همه‌ی محافل محلی و منطقه‌یی توصیه کرد برای رهایی از اختناق تمام کوشش خود را در مسلح کردن کارگران به کار برند.

نشانه‌های بارز تغییر در وضعیت جنبش کارگری در تعداد کنگره‌های برپاشده در زمستان و بهار ۱۸۴۹ دیده می‌شد. در پایان ماه ژانویه، کنگره‌ی هایدلبرگ تصمیم گرفت هیأت‌های گرداننده‌ی «برادری کارگری» را که بیشتر در شمال آلمان گسترش یافته بود با «کنگره عمومی کارگران آلمان» که بسیاری از کارگران را در جنوب آلمان سازمان داده بود متحد کند. «کمیته مرکزی متحد»ی که به وجود آمد قرار شد در لایپزیک مستقر شود و کنگره‌یی را برای تشکیل «اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان» فرا خواند.

قرار شد که این اتحاد جدید علاوه بر خواست‌های صرف اقتصادی، اهداف سیاسی و اجتماعی نیز داشته باشد. کنگره‌های کارگری دیگری در هامبورگ، اِلْتِن‌بورگ، و روتنبرگ و نورمبورگ برگزار شد که به تصمیمات مشابهی رسیدند.

مارکس و انگلس شاهد این رویدادهای جدید بودند: گرایش به وحدت، کوشش در رها کردن روحیه‌ی صنفی و «اکنونیسم»، گسست از دموکراسی نوع خرده‌بورژوازی و تلاش برای موضع‌گیری مستقل طبقاتی. آن دو احساس می‌کردند که باید به سازمان سراسری کارگری در حال شکل‌گیری بپیوندند و آن را به سوی حزب پرولتری گسترده رهنمون سازند.

این کار نیاز به تبلیغ وسیع‌تر دیدگاه کارگری، تأکید بر تضاد کار و سرمایه (که قبلاً تأکید زیادی بر آن نمی‌شد)، تغییر در شکل همکاری با دموکرات‌ها و اقدامات لازم برای گسترش فکر سوسیالیسم در سازمان سراسری کارگری داشت. در این راستا بود که مارکس لازم دید جزوه‌ی «کار مزدی و سرمایه» را که مجموعه‌ی سخنرانی‌های ماه دسامبر ۱۸۴۷ او در «مجمع آموزشی کارگران بروکسل» بود در «نویه راینیشه تسایونگ» به چاپ رساند. مارکس در مقدمه‌ی کوتاه خود بر این جزوه دلیل چاپ آن را در این موقعیت توضیح می‌دهد و به انتقاد برخی از افراد که او را متهم به نداشتن توجه لازم به امور ویژه‌ی کارگری می‌کردند پاسخ می‌گوید.

«مجمع کارگران کلن» در نشست ۱۱ آوریل خود تصمیم گرفت به همه‌ی اعضای خود و دیگر مجامع کارگری توصیه کند که برای بحث در مورد مسایل اجتماعی از مقاله‌های «کار مزدی و سرمایه» در «نویه راینیشه تسایونگ» استفاده کنند.

قدم پراهمیت دیگری که در جهت استقلال کامل ایدئولوژیک و سیاسی کارگران از خرده‌بورژوازی برداشته شد این بود که مارکس و طرفدارانش روز ۱۴ آوریل ۱۸۴۹ تصمیم به کناره‌گیری تشکیلاتی از مجامع دموکراتیک گرفتند. در یکی از نشست‌های کمیته‌ی منطقه‌ی دموکرات‌های راین که اعضای آن - پس از استعفای شنايدر که نماینده مجلس شده بود - مرکب از هرمان بیکر، مارکس، شاپر، آنکه و ویلهلم ولف بود، چهارنفر آخر بیانیه زیر را صادر کردند:

«نظر ما این است که سازمان‌دهی مجامع دموکراتیک به شکل کنونی آن، افراد بیش از اندازه ناهمگونی را در بر می‌گیرد که مانع فعالیتی موفقیت‌آمیز برای پیشبرد هدف‌مان می‌شود. از سوی دیگر بر این باوریم که به اتحاد نزدیک‌تر مجامع کارگری باید اولویت داده شود چرا که دربرگیرنده‌ی افراد همگون است و بنابراین بدین وسیله از امروز کمیته‌ی مجامع دموکراتیک منطقه راین را ترک می‌کنیم.»

(مجموعه‌ی آثار، جلد ۹، ص. ۲۸۲)

تصمیم مارکس و یارانش در تداوم فعالیت سازمان کارگری به‌طور مستقل به هیچ‌رو به معنای قطع رابطه و همکاری با نیروهای دموکرات نبود بلکه صرفاً نشان‌دهنده‌ی شرایط جدید و تغییر شکل فعالیت سیاسی بود: مبارزه‌ی متحد دو سازمان مستقل در برابر دشمن مشترک یعنی ارتجاع حاکم.

در همین راستا کنگره مشترکی از «جامعه دموکراتیک» و «مجمع کارگران» در ۶ ماه مه در کلن برگزار شد و عصر آن روز اعضای هردو طرف به مذاکره و مشورت با هم

پرداختند و این، نشانه‌ی آشکار مبارزه‌ی مشترک آن‌ها علیه ضدانقلاب بود.

(جلد ۹، صص. ۵۰۶-۵۰۷ و ۵۹۲)

«مجمع کارگران کلن» نیز در همین راستا فعالیت خود را مستقل از «جامعه‌ی دموکراتیک» آن شهر آغاز کرد و در نشست عمومی ۱۶ آوریل ۱۸۴۹ تصمیم گرفت فعالیت خود را از مجامع دموکراتیک سراسر آلمان جدا کند و به «اتحادیه‌ی مجامع کارگری آلمان» (که کمیته مرکزی آن اکنون در لایپزیک بود) بپیوندد. مجمع کارگری هم چنین تصمیم گرفت تا نمایندگانی را به کنگره‌ی عمومی کارگران در لایپزیک اعزام کند. قرار بر آن شد که پیش از شرکت در کنگره عمومی، کنگره‌ی بی از تمام مجامع کارگری ایالت راین و وستفالی در کلن تشکیل شود. مارکس یکی از اعضای کمیسیونی بود که مسئولیت برگزاری این کنگره را داشت اما توانست شرکت فعالی در این کار داشته باشد چرا که می‌بایست در اواسط ماه آوریل برای مسافرتی سه‌هفته‌ای کلن را ترک کند.

هدف از این مسافرت - که ضمن آن مارکس از شهرهای هامبورگ، بیل فلد و هام دیدن کرد - جمع‌آوری کمک مالی برای روزنامه بود، چرا که «نوبه رابینشه تسایتونگ» پیوسته در معرض ورشکستگی مالی قرار داشت. دیگر آن که با اتخاذ سیاست جدید کارگری و استقلال سازمانی آن‌ها از مجامع دموکراتیک، مارکس می‌خواست ارتباط هرچه وسیع‌تری با گروه‌های کارگری برقرار کند. مارکس دو هفته در هامبورگ گذراند و با کارل فن بروهن و کنراد شرام از اعضای اتحادیه‌ی کمونیستی راجع به فعالیت‌های آینده‌ی کمونیست‌ها به بحث پرداخت و به تصمیم‌گیری‌هایی رسیدند. مارکس در اواسط ماه مه به کلن برگشت.<sup>۱۹</sup>

به دلیل غیبت مارکس چاپ جزوه‌ی «کار مزدی و سرمایه» پس از شماره‌ی ۱۱ آوریل روزنامه متوقف شد چرا که خواهیم دید هنگام بازگشت مارکس از مسافرت مقامات دولتی حکم اخراج او را از آلمان به دستش دادند و او ناچار بود هم انتشار روزنامه را قطع کند و هم آلمان را ترک گوید. در واقع از اوایل سال ۱۸۴۹ مارکس نقش فعالی در نوشتن مقالات روزنامه نداشت و بسیاری از نوشته‌ها گزارشات و مقالات انگلس درباره‌ی میدان‌های جنگ مجارستان، ایتالیا و دیگر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی بود. مارکس در نامه ۲۳ آوریل خود از هامبورگ به انگلس گله می‌کند که «مطالب روزنامه در تمام این هفته ناچیز و غیرکافی بود و این مسئله به هدف من از این مسافرت (جمع‌آوری کمک مالی) کمکی نمی‌کند.» (مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۸، ص. ۱۹۶)

### شکست قیام منطقه راین و تعطیل «نویه راینیشه تسایتونگ»

از اوایل ماه مه ۱۸۴۹، هنگامی که مارکس در مسافرت بود، ایالات ساکسون، راین و جنوب غربی آلمان صحنه‌ی نبرد میان نیروهای انقلابی و ضدانقلاب بود. دلیل قیام مجدد مردم در برابر ارتجاع این بود که «مجلس دوم» در فرانکفورت با کوشش فراوان و به آهستگی قانون اساسی جدیدی تدوین کرده و جنبش جدیدی از سوی مردم به دفاع از آن و برای به رسمیت شناختن‌اش از سوی دولت آغاز شده بود. اما اکثر دولت‌های محلی آلمان آن را رد کردند و دولت اتریش نمایندگان خود را از مجلس فرانکفورت فراخواند.

روز ۲۷ آوریل، دولت، «مجلس دوم» ایالتی پروس را که جرئت کرده بود قانون اساسی را بپذیرد منحل اعلام کرد. فردریک ویلیام چهارم یادداشتی خطاب به مجلس فرانکفورت و دولت‌های محلی فرستاد که طبق پیش‌بینی «نویه راینیشه تسایتونگ» مقدمه‌ی انحلال مجلس بود. در واقع دولت پروس در حال تمرکز قوای خود در مرز ساکسون بود.

پس از شکست یک سال قبل انقلاب در وین و برلین، شاه خود را به آن اندازه قدرتمند می‌دید که حتی قانون اساسی شاهنشاهی را که توسط مجلس فرانکفورت دستکاری شده بود نادیده گیرد و هجوم واقعی خود را به نیروهای انقلابی شدت بخشد. شاه جمله معروفی به این مضمون در مورد نیروهای دموکرات گفته بود: «تنها علاج دموکرات‌ها سربازان هستند.»<sup>۷۰</sup>

عملیات ضدانقلابی دولت موجب نارضایتی و اعتراض شدید مردم شد. روز سوم ماه مه در شهر درسدن قیامی درگرفت که باکونین و استفان بورن نقش مهمی در آن داشتند. با وجود آن که کارگران و صنعتگران شهر شجاعت چشمگیری از خود نشان دادند، پس از شش روز نبرد، قیام توسط نیروهای ارتش ساکسون و پروس شکست خورد. پنجم ماه مه، یک روز پیش از برپایی کنگره‌ی محلی سازمان‌های سیاسی مختلف در شهر کلن، شایعه‌ی اعلام حکومت نظامی از سوی دولت پخش شده بود. انگلس در مقاله‌ی کوتاه شماره‌ی ۶ ماه مه روزنامه به کارگران هشدار داد: «درحالی که آلمان در آستانه‌ی جنگ داخلی است و [توده‌های مردم] شاید در موقعیتی باشند که با خواست‌های خود پا به میدان‌گذارند، نباید دستخوش تحریکات دولتی شد.»

(مجموعه‌ی آثار، جلد ۹، ص. ۴۰۳)

مجامع کارگری و دموکراتیک کنگره‌های خود را در شهر کلن در روز ۶ مه برگزار

کردند. نشست مشترکی از نمایندگان کارگری و دموکرات تصمیم گرفت به شرط آن که مجلس فرانکفورت به عنوان ارگانی صاحب‌اختیار و تدوین‌کننده قانون اساسی عمل کند، این جمع از قانون اساسی دفاع کند.

اما وقتی دولت پروس برای رویارویی با مردم دست به سربازگیری جدیدی زد، ناآرامی در ایالت راین شدت گرفت. روز ۹ مه در البرفلد قیام شد. انگلس با شنیدن خبر بلافاصله راهی شهر زادگاهش شد. کمیته‌ی امنیت شهر او را مسئول ساختن سنگرهای خیابانی کرد. انگلس مردم را به گسترش شورش در مناطق اطراف یعنی منطقه برگ و مارک تشویق کرد. بورژوازی شهر که از این کار انگلس وحشت کرده بود، کمیته امنیت را مجبور کرد عذر انگلس را بخواهد - کارگران به دفاع از انگلس برخاستند اما او شهر را ترک کرد تا در صفوف شورشیان تفرقه نیفتد.

انگلس در رابطه با این رویداد در شماره ۱۷ ماه مه روزنامه نوشت: «کارگران منطقه‌ی برگ و مارک که چنین احساسات شگفت‌آوری نسبت به یکی از اعضای تحریریه‌ی این روزنامه نشان دادند به خاطر داشته باشند که جنبش کنونی فقط پیش درآمد جنبش دیگری، هزار بار جدی‌تر از جنبش کنونی، است که محتوای اصلی آن به حیاتی‌ترین منافع خود شما کارگران مربوط خواهد بود. به شما اطمینان می‌دهم که به محض روی دادن این جنبش انقلابی جدید که نتیجه‌ی جنبش کنونی است، انگلس مانند دیگر اعضای نوبه راینیشه تسایتونگ در خدمت شما خواهد بود و آن وقت هیچ قدرتی در این جهان او را از این کار باز نخواهد داشت.» (جلد ۹، ص. ۲۲۹)

پس از شکست قیام درسدن، جنبش در دیگر شهرها چون دوسلدورف، سولینگن و ایزرلوهن با شکست روبه‌رو شد. تنها در ایالات جنوبی بادن و پفالز شورشیان با موفقیت‌هایی روبه‌رو شدند و با حمایت نیروهای انقلابی، دولت‌های موقت برقرار کردند.

لحن «نوبه راینیشه تسایتونگ» در روزهای بحرانی ماه مه از همیشه پراحساس‌تر و خشم‌آگین‌تر بود. انگلس بعدها در این باره نوشت: «بعضی‌ها تعجب می‌کردند که چگونه زیر حاکمیت رایش، درون بزرگ‌ترین دژ نظامی آلمان و در برابر چشم پادگانی با ۸۰۰۰ سرباز و روبروی پست نگهبانی آن، بی‌ترس و واهمه به فعالیت‌های خود ادامه میدادیم. غافل از آن که با توجه به ۸ تفنگ مسلح به سرنیزه، ۲۵۰ خشاب فشنگ در دفتر هیئت تحریریه و کلاه‌های قرمز ژاکونی که حروف چین‌ها بر سر داشتند، محل کار ما از سوی افسران ارتش بعنوان دژ دیگری در نظر گرفته می‌شد که دست خالی نمی‌توان آن را تصرف کرد.» (جلد ۲۶، ص. ۱۲۷)

روزنامه مدت‌ها فشارهای مقامات دولتی را تحمل می‌کرد. جز پیگردهای قانونی و محاکماتی که پیش از آن نام بردیم، روز ۲ مارس دو درجه‌دار ارتشی به خانه‌ی مارکس مراجعه کردند و از او خواستند نام نویسنده‌ی مقاله‌ی بی‌کی که محکومیت یکی از افسران ارتش را به جرم فروش غیرقانونی اسلحه گزارش داده بود به آن‌ها بدهد. مارکس نه تنها از این کار امتناع کرد بلکه نامه‌ی اعتراضی شدیدی به فرماندهی پادگان کلن فرستاد. انگلیس سال‌ها بعد در نامه‌ی بی‌کی به کائوتسکی جریان آمدن درجه‌داران ارتشی به خانه‌ی مارکس و واکنش او را در برابر آنان این‌گونه می‌نویسد:

«مارکس در حالی در را به روی مأمورین باز کرد که لباس خانه به تن داشت و تپانچه‌ی خالی را طوری در جیب آن جا داده بود که دسته‌اش دیده می‌شد. دیدن این منظره مأمورین را از پرس‌وجویی بیشتر از مارکس منصرف کرد و به‌رغم مسلح بودن به نیزه‌های شمشیرمانند روحیه‌ی خود را باخته و آنجا را ترک کردند.»<sup>۷۱</sup>

مقالات جسورانه و چالش‌گر روزنامه هر روز بیش‌تر دولت را دچار بیم و وحشت می‌کرد. مانتویفل، وزیر کشور پروس، در ماه آوریل و اوایل ماه مه بارها از مقامات محلی کلن خواسته بود که روزنامه و نویسندگان آن را مورد پیگرد قانونی قرار دهند. تا آن موقع ۲۳ مورد جرم علیه روزنامه و اعضای تحریریه آن اقامه شده بود. دادستان کل با پشت‌سر گذاشتن تجربه‌ی تلخ شکست در محاکمات ماه فوریه نمی‌خواست خطر کشاندن مارکس به دادگاه و شکست قطعی از او را دوباره از سر بگذرانند. تنها پس از آن که شورش‌ها و قیام شهرهای مختلف آلمان سرکوب شد، مقامات شجاعت آن را یافتند که برنامه‌ی خود را در مورد «نویه راینیشه تسایتونگ» و شخص مارکس پیاده کنند. هنگامی که مارکس روز ۱۶ ماه مه از مسافرت بازگشت، حکم دولت پروس را مبنی بر اخراجش از آلمان به او دادند. به مارکس تنها ۲۴ ساعت وقت داده بودند تا پروس را ترک کند. پس از آن سرکوب دیگر نویسندگان روزنامه آغاز شد. به درونکه و ویرث که اتباع آلمان نبودند دستور دادند بلافاصله کشور را ترک کنند. انگلیس را به خاطر شرکت در قیام البرفلد تحت پیگرد جنایی قرار دادند. دیگر نویسندگان روزنامه نیز هریک به نوعی تحت پیگرد قرار گرفتند. همه‌ی این رویدادها به معنای پایان کار «نویه راینیشه تسایتونگ» بود.

آخرین شماره‌ی روزنامه روز ۱۹ ماه مه به رنگ سرخ چاپ شد. مارکس در



سرمقاله‌ی کوبنده‌ی بی در این شماره نه تنها دولت پروس را با تمام قوا محکوم کرد بلکه چهره‌ی ریاکارانه‌ی آن را با صراحت هرچه تمام‌تر افشا کرد. مارکس در این سرمقاله تاریخچه‌ی تصمیم دولت به توقیف روزنامه را از مدت‌ها پیش برشمرد و نشان داد که دولت پروس و مقامات محلی کلن تنها به دلیل ملاحظات قانونی قضات دادگاه و تصمیم هیئت داورى به تیره‌ی نویسندگان روزنامه موفق به تعطیل آن نشدند. سپس برای نشان دادن خصلت ریاکارانه‌ی دولت پروس، مارکس بخش وسیعی از حکم اخراج خود را از آلمان نقل می‌کند. در حکم چنین می‌خوانیم:

گرایش «نویه راینیشه تسایتونگ» در برانگیختن حس نفرت و بیزاری از دولت فعلی در خوانندگان و تحریک آن‌ها به انقلاب خشونت‌بار و برپایی جمهوری سوسیال در آخرین مقالات این روزنامه بسیار شدیدتر شده است. بنابراین مهمان‌نوازی دولت در حق دکتر کارل مارکس سردبیر روزنامه باید پس گرفته شود و چون حق تمديد اقامت در آلمان به او داده نشده به او دستور داده می‌شود در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند.»

مارکس در جواب به این حکم می‌نویسد:

«دلیل این جملات ابلهانه و نامربوط چیست؟ دلیل این دروغ‌های مقامات دولتی چیست؟ گرایش و لحن کلام آخرین مقالات «نویه راینیشه تسایتونگ» کوچک‌ترین تفاوتی با نخستین مقالات آن نداشته است.»

و برای نشان دادن این واقعیت نقل قولی از مقاله انگلس زیر عنوان «هوزر» در نخستین شماره‌ی روزنامه می‌آورد و می‌نویسد:

«در همان نخستین مقاله از جمله نوشتیم «پروژه‌ی آقای هوزر (در مانیز) تنها بخشی از طرح بزرگ مرتجعین برلین است که می‌کشند... ما را بلاذفاع تسلیم ارتش کنند.»

«آقایان اکنون مسئله برایتان روشن است؟»  
 «و اما درباره‌ی گرایش ما؛ آیا دولت از این گرایش ما اطلاع نداشت؟ آیا ما در حضور هیئت داورى با صدای بلند اعلام نکردیم: «این وظیفه‌ی مطبوعات است که تمام زیربنای نظام موجود را به لرزه درآورد؟»

به دنبال آن مارکس چندین نقل قول دیگر از مقالات روزنامه در شماره‌های مختلف می‌آورد تا نشان دهد که لحن و گرایش روزنامه از روز اول چنین بوده است و به دنبال هریک از این نقل قول‌ها به زبان فرانسه تکرار می‌کند: «آقایان حال مسئله برایتان روشن است؟» در ادامه می‌خوانیم:

«بنابراین آیا گرایش‌مان به جمهوری سوسیال را فقط در "آخرین مقالات" نویه راینیشه تسایتونگ مطرح کرده‌ایم؟ آیا مقالات ما درباره‌ی "انقلاب ژوئن" را نخوانده‌اید؟ و آیا ماهیت و محتوای انقلاب ژوئن، ماهیت و محتوای روزنامه ما نبوده است؟»

«پس علت این جملات ریاکارانه‌تان چیست؟ چرا درصدد پیدا کردن دستاویزی ناپذیرفتنی [برای بستن روزنامه و اخراج مارکس] هستید؟»

و در پایان خطاب به مقامات دولتی می‌نویسد:

«ما هیچ حس ترحمی نسبت به شما نداریم و انتظار هیچ حس ترحمی از سوی شما هم نداریم. هنگامی که نوبت ما برسد برای اعمال ترور علیه شما دنبال دستاویز نخواهیم گشت. اما تروریست‌های شاهنشاهی، تروریست‌های به لطف پروردگار و قانون، در کردار وحشی، حقیر و نفرت‌انگیز، در گفتار بزدل، پنهان‌کار و فریب‌کارند و از هر دو جهت فاقد شرافت‌اند.»

مارکس ادعای «مهمان‌نوازی» دولت در حق خودش را این‌طور پاسخ می‌دهد:

«ما بر این باوریم که در حق ایالت راین خدمتی انجام داده‌ایم و شرافت انقلابی کشور خود را نجات داده‌ایم.» (جلد ۹، صص. ۲۵۱-۲۵۴)

در همین شماره‌ی روزنامه پیامی از سوی تحریریه خطاب به کارگران شهر کلن چاپ شد که در آن می‌خوانیم:

«ما نویسندگان "نویه راینیشه تسایتونگ" در هنگام وداع با شما ابراز احساسات‌تان را نسبت به خود سپاس می‌گذاریم. آخرین کلام ما همیشه و در هر جا این خواهد بود: رهایی طبقه‌ی کارگر.» (جلد ۹، ص. ۴۶۷)

شعر پراحساس وداع با خوانندگان روزنامه که توسط فرای لیگراث شاعر انقلابی

سروده شده بود در همین شماره چاپ شد. انگلس بعدها نوشت:

«ما می‌بایست دژ خود را رها می‌کردیم. اما در حالی آنرا ترک کردیم که کوله‌بارها و اسلحه‌مان را بر دوش داشتیم، موزیک انقلابی در حال نواختن بود و پرچم‌مان در حال اهتزاز؛ پرچم آخرین شماره روزنامه، پرچم سرخ.»

(جلد ۲۶، ص. ۱۲۸)

تیراژ روزنامه هنگام توقیف آن به ۶۰۰۰ نسخه رسیده بود. فروش «شماره‌ی سرخ» روزنامه به ۲۰/۰۰۰ نسخه رسید. به قول مک‌لنن دیری نگذشت که این شماره‌ی روزنامه به ده برابر قیمت اصلی دست به دست می‌شد.

با تعطیلی روزنامه مارکس می‌بایست ماشین‌های چاپ و دیگر وسایل را می‌فروخت تا قرض‌های روزنامه را بپردازد. به این ترتیب، هنگام ترک کلن آن چه برای خانواده مارکس باقی مانده بود نقره‌های پنی بود که چندروز بعد در فرانکفورت فروخته و گذاشته شدند.

### ادامه فعالیت در جنوب و غرب آلمان

پس از چاپ «شماره سرخ» روزنامه، مارکس و خانواده بلافاصله کلن را ترک کرده و به شهر بینگن رفتند. پنی و بچه‌ها چند روز نزد دوستان خانواده در آنجا ماندند و سپس راهی تریر شدند. مارکس و انگلس از آنجا به فرانکفورت رفتند و به کمک ویلهلم ولف با نمایندگان جناح چپ مجلس ملاقات کردند. مارکس و انگلس به نمایندگان پیشنهاد کردند. علناً به حمایت از قیام مردم که در جنوب و غرب آلمان آغاز شده بود برخیزند. دیگر پیشنهادات آن‌ها تشویق مردم به حمایت مسلحانه از قیام، دعوت انقلابیون به فرانکفورت برای حمایت مسلحانه از مجلس و حمایت از دهقانان با از میان بردن تعهدات فئودالی بود.

از آنجا که نمایندگان مجلس به این خواست‌ها پاسخ مثبت ندادند، مارکس و انگلس به بادن مرکز دیگر قیام رفتند. دولت انقلابی در کالسروهه نیز با وجود داشتن ارتش مسلح و بودجه کافی دست به اقدام مثبتی برای گسترش انقلاب نمی‌زد.

آن دو از بادن به پفالز مرکز دیگر شورش رفتند. در «کایزر لاوترن» جز دستر، دیگر انقلابیون هیچ کاری برای دفاع در برابر نیروهای ضدانقلاب به عمل نمی‌آوردند. در راه بازگشت به بینگن، مارکس و انگلس توسط سربازان هسین دستگیر شدند. آن دو را به

دارمشتات و فرانکفورت آوردند و رها کردند.

از آن جا که در این موقع هرمان بکر روزنامه‌یی به نام «وست دویچ تسایتونگ» به راه انداخته بود که ادعا می‌کرد ادامه‌دهنده‌ی راه «نویه راینیشه تسایتونگ» است، مارکس اطلاعیه‌یی برای چاپ در فرانکفورت فرستاد که طی آن یادآوری می‌کرد روزنامه هرمان بکر هیچ ربطی به «نویه راینیشه تسایتونگ» ندارد.

مارکس و انگلس در بینگن از هم جدا شدند. مارکس از آن جا به اتفاق فردیناند ولف راهی پاریس شد و انگلس به عنوان آجودان مخصوص ویلیچ، فرماندهی نیروهای جنگنده‌ی داوطلب، به آنان پیوست. جنگ انقلابی با نیروهای ضدانقلاب تا اواسط ژوئیه ادامه یافت و انگلس لاقل در چهار نبرد شرکت داشت. ۱۲ ژوئیه نیروهای ویلیچ به نیروهای انقلابی شکست خورده‌ی بادن-پفالز کمک کردند تا از آلمان خارج شوند و به سوئیس پناه برند.

پیش از عزیمت مارکس به پاریس، دستر به نمایندگی از سوی «کمیته‌ی مرکزی دموکراتیک» رسماً به مارکس مأموریت داد تا عامل ارتباط نیروهای دموکراتیک آلمان با سوسیالیست‌های فرانسه شود.<sup>۷۲</sup>

### بازگشت به پاریس

مارکس با این امید به فرانسه رفت که موج انقلاب در آنجا با پیروزی پرولتاریا به سرانجام رسد و این پیروزی به انقلابیون جنوب غربی آلمان، مجارستان و ایتالیا کمک کند و در نهایت محرک تازه‌یی برای انقلاب در سراسر اروپا باشد.

مارکس حدود دوم ژوئن ۱۸۴۹ وارد پاریس شد و با اسم مستعار رامبوز (Ramboz) در شماره ۴۵ خیابان لیل اقامت گزید و بلافاصله با رهبران جنبش دموکراتیک، سوسیالیست و مجامع مخفی کارگری تماس برقرار کرد. در نامه‌ی ۷ ژوئن خود به انگلس می‌نویسد که ارتجاع سلطنتی در فرانسه حتی بدتر از زمان گیزو بیداد می‌کند. پاریس به نظر او غم‌آلود و دل‌تنگ‌کننده آمد. بیماری وی با هم بیداد می‌کرد. با این همه با خوشبینی می‌نویسد که جوشش انقلابی در پاریس هیچ‌گاه چنین نبوده است. در این نامه مارکس ارتباط‌های گسترده خود را با نیروهای انقلابی به اطلاع انگلس رساند. (مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۸، ص. ۱۹۹)

ولی اوضاع آبدن حوادثی بود که بر خلاف انتظار مارکس موجب هجوم ارتجاع و شکست انقلاب در سراسر اروپا شد. لوئی بناپارت با زیر پا گذاشتن آشکار قانون